

پایگاه علمی جهاد

مقالات این فصل نامه در پایگاه علمی جهاد
دانشگاهی (SID) نمایه می شود.



شماره ۶۴، پاییز ۱۴۰۲
شاپا: ۱۳۶۴-۲۳۲۲ - Issn

شماره استاندارد: ۱۳۶۴-۲۳۲۲

سال شروع انتشار: ۱۳۸۶

کد اختصاصی ژورنال: JR_OURMAZD

اورمزد

پژوهشنامه اورمزد

شماره‌ی شصت و چهار، پاییز ۱۴۰۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سهراب سعیدی

شورای سردبیری: دکتر علی اصغر رستمی ابوسعیدی، دکتر علی محمد پشت‌دار، دکتر ابوالقاسم رادفر

ویراستار علمی و ادبی: دکتر حمید طبسی

مشاوران علمی این شماره: دکتر حمید طبسی، دکتر ابوالقاسم رادفر، دکتر فاطمه مدرسی، دکتر

علی محمد پشت‌دار

ویراستار و مترجم انگلیسی: محمد ذاکری ملاحی، دکتر علی پوردریایی، دکتر پروانه زارعی‌پور

مترجم انگلیسی: بهنام رشیدی

مدیر اجرایی و معاون سردبیر: محبوبه اسماعیلی

مدیر داخلی: رسول سعیدی

مدیر هنری و گرافیک: پرستو امیری

طرح جلد: یونس دهقانی

چاپخانه: نینوا/قم

شاپا: ۱۳۶۴-۲۳۲۲-ISSN

مقالات این فصل نامه در دو پایگاه علمی جهاد دانشگاهی (SID) و سیوبلیک نمایه می‌شود.



آدرس: هرمزگان، میناب، شهرک کوثر زهوکی، کوچه‌ی عدالت ۲۵، انتهای کوچه، کوچه

ترانس، کوچه بعد از انبار بنیاد مسکن، سعیدی، اورمزد.

☎: ۰۷۶۴۲۳۵۳۷۶۸۸ و ۰۹۳۳۹۰۱۵۴۵۵

پست الکترونیک:

ourmazd_jornal@yahoo.com; Sohrab_minab@yahoo.com

Web loq:hormozgan Ourmzod. bloq fa. Com

شمارگان: ۵۰۰ نسخه قیمت ۵۰۰۰۰ تومان

هیئت تحریریه و گروه آموزشی و پژوهشی، پژوهشنامه اورمزد

استادان

۱. دکتر ابوالقاسم رادفر، استاد زبان و ادبیات فارسی، پژوهش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. دکتر علی اصغر رستمی ابوسعیدی، استاد زبان‌شناسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۳. دکتر فاطمه مدرس، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه.
۴. دکتر محمدرضا صررفی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۵. دکتر سید احمد حسینی کازرونی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر.
۶. دکتر محمد کاظم کهدویی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد.
۷. دکتر عظامحمد رادمنش، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد.
۸. دکتر جهانگیر اقبال، استاد بخش فارسی دانشگاه کشمیر هندوستان.
۹. دکتر احمد تمیم‌داری، عضو هیئت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران.
۱۰. دکتر علی محمد پشت‌دار، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور تهران جنوب.

دانشیاران

۱. دکتر عبدالله واثق عباسی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۲. دکتر مهدی خیر اندیش، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور شیراز.
۳. دکتر نجمه دری، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس تهران.
۴. دکتر علی پوردریایی عضو هیأت علمی زبان انگلیسی و دانشیار دانشگاه هرمزگان.
۵. دکتر مریم‌السادات اسعدی فیروزآبادی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مهریز یزد.
۶. دکتر آسبه ذبیح‌نیا، دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور تفت یزد.
۷. دکتر محمود بشیری، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران.
۸. دکتر موسی محمودزهی، دانشیار دانشگاه ایرانشهر.
۹. دکتر حسین قاسم‌پور مقدم، دانشیار سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دفتر تألیف کتب درسی.
۱۰. دکتر مهدی رضایی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون.
۱۱. دکتر زیبا قلاوندی، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون.

استادیاران

۱. دکتر اسدالله نوروزی، استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان.
۲. دکتر حمید طیبی، استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد جیرفت.
۳. دکتر فریدون اکبری شلدره، استادیار زبان و ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.
۴. دکتر فاطمه غلامرضایی کهن، استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علوم پزشکی کرمان.
۵. دکتر فرامرز خجسته، استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان.
۶. دکتر سید محمود سید صادقی، عضو هیئت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد بوشهر.
۷. دکتر ساقی دشتیان‌نژاد، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد شهرقدس.
۸. دکتر محمدصالح امیری، عضو هیأت علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس.
۹. دکتر مرتضی حاج مزدرانی، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور.
۱۰. دکتر فرهاد براتی استادیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه سلمان فارسی کازرون.
۱۱. دکتر امید روستا، مدرس دانشگاه امام صادق (ع) تهران.
۱۲. سهراب سعیدی، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی.

بررسی جایگاه روباه در قصه و افسانه‌های میناب

دکتر فرهاد براتی*

سهراب سعیدی**

چکیده

افسانه‌ها هم به مانند لالایی‌ها، دوبیتی‌ها و ترانه‌ها ساخته و پرداخته‌ی ذهن آدمیان گمنام و بی‌نام و نشان است و سینه به سینه منتقل شده تا امروز به دست ما رسیده است این قصه‌ها و افسانه‌ها صحنه‌هایی وسیع از زندگی قدیم مردمان را در مقابل چشم ما روشن می‌کنند و ما را در پس پرده‌ی آن قصه‌ها نادیدنی‌ها را می‌بینیم و نادانستنی‌ها را می‌آموزیم؛ چرا که قصه، قدیمی‌ترین میراث فرهنگی بشر است که از درون لبریز است و حرف‌ها و حکایات‌هایی ارزشمند برای ما دارد. اصلی‌ترین مشخصه قصه‌های عامیانه، شفاهی بودن و عدم وابستگی و تعلق آنها به فردی خاص است. در نگاهی دیگر قصه به عنوان بخش مهمی از فرهنگ هر قوم، در گذشته بیشتر از ابزارهای تعلیم و تربیت به شمار می‌رفت، کودکان با گوش دادن به قصه‌ها و خواندن و بازگویی آن عواطف و احساسات خود را لطیف می‌نمودند، قصه خوانی سبب گسترش گنجینه لغات و رشد قوه تکلم کودکان می‌شده و به اندیشه کودکان نظم منطقی می‌داده است، علاوه بر این قصه‌ها، حال و هوای گذشته، شیوه زندگی مردم قدیم، طرز تفکر و گرایش فکری آنان را نمایان می‌سازد، قصه‌های کهن و عامیانه داستان‌های زیبا و دل‌انگیز و مشحون از اندرزهای سودمند و نکته‌های باریک از

*استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سلمان فارسی کازرون - ایران

fbarati58@gmail.com

**دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون - ایران

sohrab_minab@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۵



اندیشه‌های ژرف و خیال لطیف و ذوق سرشار مردم است، قصه‌ها عمری به قدمت خود انسان‌ها دارند، کودکان با قصه‌ها و افسانه‌ها پند می‌آموزند و راه و رسم زندگی و طرز رفتار با مردم را فرا می‌گیرند، این مقاله با روش تحلیل محتوا و با ابزار کتابخانه، نقش روباه را در قصه‌ها و افسانه‌های مکتوب میناب بررسی می‌کند.

کلید واژه: «قصه»، «افسانه»، «روباه»، «کودکان»، «میناب»

مقدمه

افسانه‌های عامیانه به آن دسته از افسانه‌های کهن و اصیلی گفته می‌شود که از گذشته‌های دور، نسل به نسل منتقل شده تا امروزه در دسترس ما قرار گرفته است و به ظاهر پدید آورندگان آنها مردم عامی بوده‌اند؛ هرچند که خلق کنندگان دقیق آن افسانه‌ها تاکنون نیز بر ما مشخص نیست و همین طور خاستگاه واقعی آن نیز بر همگان پوشیده است. «افسانه‌های عامیانه به زبان و اندیشه‌ی توده‌ی مردم نزدیکتر است و اساساً می‌توان گفت پیش از این که بشر به ادبیات مکتوب روی آورد و یا به طور کلی خط و فن نگارش پدید آید، افسانه‌های عامیانه در اذهان بشر رواج داشته است» (علی پور؛ ۱۳۷۹: ۹۶) افسانه‌ها تصویرهای نمادی خیالی برای حل مسایل ارائه می‌دهند اما در عین حال مسایلی که در این گونه داستان‌ها مطرح می‌شود، یک رشته مشکلات معمولی است مانند رنج و عذابی که کودک به خاطر حسادت برادرها یا خواهرها تحمل می‌کند. «محتوای برخی افسانه‌ها، روابط خانوادگی است و خواندن این افسانه‌ها وسیله‌ای است برای آشنایی کودکان با بحران‌ها و مشکلات خانوادگی، نحوه مقابله با آنها، احساس امنیت و اینکه در مواقع لزوم بتوانند روابط عمیق خانوادگی را رها کنند و آزادانه راه خود را در زندگی بیابند. یکی از پیام‌های مهم افسانه‌ها این است که انسان هرگز بدون تلاش موفق به انجام کاری نمی‌شود و اگر قهرمانان قصه‌ها همه جا پیروز می‌شوند و از مهلکه‌ها نجات می‌یابند» (مهاجری: ۱۳۸۹: ۵۴)

در افسانه‌ها، بدی نیز به قدر نیکی در همه جا حاضر است و در غالب شخصیت‌های قصه و اعمال آنها تجسم می‌یابد، همان گونه که نیکی و بدی در پهنه زندگی حضور دارند و انسان به سوی این دو گرایش پیدا می‌کنند. این دو گانگی موجود در افسانه‌ها، مسأله اخلاق را مطرح



می‌سازد، شخصیت‌های افسانه‌های ایرانی، آمیزه‌ای از جانوران و انسان‌ها هستند. هدف قصه پردازان از قهرمان‌سازی، رواج ارزش‌های ملی و دینی جامعه‌ی خویش بوده است. قصه در اول همان اسطوره بوده است که منشاء تاریخی نامشخصی داشته است.

در تعریف قصه گفته‌اند «قصه، سخنی یا نوشته‌ای است از روزگاران قدیم، که در آن شخصیت‌های گوناگون خیالی یا واقعی ماجراهایی می‌آفرینند. قصه‌ها از روزگاران قدیم برای آموزش، انتقال تجربه‌ها، و تاریخ هر قوم از نسلی به نسل دیگر پدید آمده‌اند» (شورای کتاب؛ ۱۳۶۷: ۱۶۵) در دایره‌المعارف فارسی مصاحب قصه چنین تعریف شده است: «ترکیب خاصی در نقل حوادث، خواه واقعی و خواه خیالی که در خلال آن شخصیت‌ها رشد می‌کنند و عناصر اصلی به شیوه معینی با یکدیگر مرتبط می‌شوند و با قصد معینی که نویسنده دارد در جهتی حرکت می‌کنند» (مصاحب: ۱۳۸۰: ۲۰۵۴).

«قصه‌ها از زمان انسان‌های اولیه وجود داشته است و از هنگامی که آن‌ها با مسایلی چون بیماری و مرگ رو به رو می‌شدند و از سر شکفتی به جست و جوی راه حل‌هایی برای آن می‌پرداختند؛ اسطوره‌ها پیدا شدند و اندک قصه‌های روایتی که در واقع محور اصلی ادبیات کودکان است تکوین یافت؛ و به مرور دستخوش تغییرات و پیشرفت‌هایی شد تا بتواند جامعه بشری آن روز را تحت تأثیر زمینه‌هایی چون دوستی قبیله و نگهداری از سنت‌های قبیله‌گی قرار دهد» (سازمان تبلیغات اسلامی؛ ۱۳۷۵: ۹). و باز هم در تعریف قصه این گونه آمده است: «قصه آن نوع ادبی خلاق است که از هزاران سال پیش رایج بوده و بیش‌تر جنبه‌ی غیر واقعی، خیالی و خارق‌العاده دارد. قصه‌گاه ساختار اسطوره‌ای دارد، یعنی قهرمانان قصه‌ی خدایان، موجودات مافوق طبیعی، و... هستند و در عین حال خصلت‌های انسانی دارند» (گودرزی: ۱۳۸۸: ۱۰۸).

قصه باید در یک زمان با همه جنبه‌های شخصیت کودک ارتباط حاصل کند بی‌آنکه هرگز جدی بودن معماهای درونی او را از نظر دور دارد، بلکه بر عکس لازم است آنها کاملاً باور کند و پا به پای آن اعتماد کودک را به خویش و آینده افزایش دهد. با توجه به این نکات باید گفت در میان انواع ادبیات کودکان، هیچ نوعی به اندازه افسانه‌ها، به زندگی کودک و بزرگسالان غنا نمی‌بخشد و او را خشنود نمی‌سازد. می‌توان گفت: «برای غنی ساختن زندگی کودک قصه باید علاوه بر



سرگرم کردن و تحریک کنجکاوی، تخیل او را نیز برانگیزد و به او کمک کند تا فهم و ادراک خود را بالا ببرد و عواف خویش را منظم سازد. علاوه بر این، قصه باید با نگرانی‌ها و آرزوهای کودک هماهنگ شود تا کودک بتواند به مسائل و مشکلات خود پی ببرد و در همان حال، راه حل‌هایی برای مسائلی که وی را پریشان می‌سازد، بیابد» (مهاجری: ۱۳۸۹: ص).

یکی از راه‌های پرورش قوه فکر و تخیل کودک قصه‌گویی برای آنان است. کودکان از طریق قصه‌ها با مشاغل آشنا می‌شوند، انسان‌های خیر و شر را می‌شناسند، پی به ارزش‌ها می‌برند و ارزش را از غیر ارزش می‌شناسند، با نقش‌های مهربان قصه‌ها انس می‌گیرند و خودشان را جای آن‌ها می‌گذارند و حس مودت و دوستی، میهن پرستی، احترام به والدین و دیگران را می‌آموزند و انسان‌های با مسئولیت بار می‌آیند. این مقاله نقش روباه را در قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه مکتوب میناب بررسی می‌کند.

اهداف تحقیق

تلاش برای شناخت ادبیات عامیانه مردم میناب برای جلوگیری از زوال و میرایی آن در گذر زمان، معرفی شخصیت‌های مهم قصه‌های مردم هرمزگان و کوشش برای شناخت قصه‌های مردم میناب به عنوان یک گونه کمتر شناخته شده ادب محلی در جهت غنا بخشیدن به ادب رسمی کشور.

ضرورت تحقیق

ساده و بی‌پیرایه بودن این نوع از ادبیات عامیانه، یکی از دلایل عدم توجه به آن است و این بی‌توجهی یا کم‌توجهی و عدم بازنویسی و بازنگری به آن، به خودی‌گانگی به فرهنگ محلی می‌انجامد و این گنجینه‌های ارزشمند در دل صاحبان خود مدفون خواهند شد. علاوه بر این نباید نقش آموزشی این قصه‌ها را در استحکام رفتارهای اجتماعی، تحکیم اصول اخلاقی نادیده گرفت. ثبت این قصه‌ها باعث پایداری فرهنگ قومی و محلی کشور می‌شود.



سوال تحقیق

نقش و جایگاه روباه در قصه‌های عامیانه میناب چگونه است؟

پیشینه تحقیق

قصه‌ها و افسانه‌های مردم میناب در چند کتاب گرد آوری شده است. سهراب سعیدی در این خصوص ۳ کتاب چاپ شده با عناوین: ۱- قصه‌ها و افسانه‌های مردم هرمزگان (دفتر اول میناب)، (۱۳۸۶)، قم، سلسال ۲- چی چی کای مم گپو، (۱۳۹۲) قم، دارالتفسیر، ۳- چی چی کای بپ گپو، (۱۳۹۲) قم، دارالتفسیر. همین‌طور ایشان دو کتاب آماده چاپ دارد با عناوین: ۱- گالوک و ددهتولوک (آماده چاپ) ۲- دارچین و دختر ماچین (آماده چاپ) دارد. که روی هم رفته این ۵ کتاب شامل ۵۰۰ قصه و افسانه می‌شود که طی ۱۷ سال توسط سهراب سعیدی جمع آوری و چاپ شده است که البته هنوز هیچ تحلیلی به صورت کتاب بر روی آن قصه‌ها صورت نگرفته است، تا کنون این چند مقاله نیز در خصوص قصه‌های هرمزگان منتشر شده است، اما تا کنون هیچ پژوهش در خصوص نقش روباه را در قصه‌ها و افسانه‌ها مردم میناب صورت نگرفته است؛

انصاری، زهرا و دیگران، نمودها و باورهای اساطیری ذی روح بودن درخت در قصه‌های عامیانه هرمزگان، پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، بی‌شاه، بی‌تا. امیری، محمد صالح، احمدی، پیمان، سیمای زن در قصه‌های عامیانه هرمزگان، مطالعات ادبیات روایی، سال اول، بهار و تابستان ۱۳۹۸ و انصاری، زهرا و دیگران، بررسی و طبقه‌بندی انکاری اساطیری درخت در قصه‌های عامیانه هرمزگان، فصل نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، شماره ۳۶، پاییز ۱۳۹۳. همین‌طور از همین نویسندگان مقاله، پیکرگردانی انسان- حیوان و حیوان- انسان در فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۹۶ و از بهمنی چاهستانی، مریم، جایگاه قصه‌های عامیانه هرمزگان در ادب شفاهی هرمزگان، پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، زارعی، بدریه، سیمای پری و زنان پری وار در قصه‌های عامیانه هرمزگان، پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، شماره ۶ و ۷ سال ۱۳۹۲ و خانم کوپا، فاطمه، طیاری ایلاخی، منوره و دیگران، ادبیات عامه و تحلیل جایگاه آموزه‌های دینی و اخلاقی در چند چی چی کا از استان هرمزگان، پژوهش



نامه فرهنگی هرمزگان، شماره ۱۱، بهار و تابستان منتشر شده است و این مقاله به تحلیل شخصیت روباه در سه کتاب چاپ شده و مکتوب قصه‌های میناب می‌پردازد.

بحث اصلی و تحلیل

قصه به عنوان بخش مهمی از فرهنگ هر قوم، در گذشته بیشتر از ابزارهای تعلیم و تربیت به شمار می‌رفت، کودکان با گوش دادن به قصه‌ها و خواندن و بازگویی آن عواطف و احساسات خود را لطیف می‌نمودند و همین‌طور قصه‌خوانی سبب گسترش گنجینه لغات و رشد قوه تکلم او شده است و به اندیشه کودک نظم منطقی می‌دهد. کودکان از طریق قصه‌هاست که با مشکلات و مسایل زندگی آشنا می‌شوند و به رشد اجتماعی مطلوبی دست می‌یابند؛ «همچنین قصه‌ها در ساخت شخصیت‌های «خوب» و «بد» با هم درگیرند و کودک با توجه و دقت در گفتار و کردار این شخصیت‌ها به خوبی می‌تواند درست بودن یا نادرست بودن سخنان و اعمال آنها را درک کند و نکته‌های مهمی بیاموزد. از آنجا که اغلب، قهرمان خوب قصه‌های کودکان، در پایان قصه کامیاب می‌شود، کودک از طریق گزینه تقلید و همانند سازی تحت تأثیر شخصیت قهرمان داستان قرار گرفته، از گفتار و کردار او تقلید می‌کند» (مهاجری، ۱۳۸۹: ۱۰۷). «علاوه بر آن گوش دادن به قصه‌ها در سنین کودکی، یکی از راههای انس با کتاب و ایجاد شوق و علاقه به مطالعه در کودک به شمار می‌رود» (نانسی، ۱۳۷۷: ۱۷). قصه باید با نگرانی‌ها و آرزوهای کودک هماهنگ شود تا کودک بتواند به مسائل و مشکلات خود پی ببرد و در همان حال، راه حل‌هایی برای مسائلی که وی را پریشان می‌سازد، بیابد. برای غنی ساختن زندگی کودک قصه باید علاوه بر سرگرم کردن و تحریک کنجکاوی، تخیل او را نیز برانگیزد و به او کمک کند تا فهم و ادراک خود را بالا ببرد و عواطف خویش را منظم سازد.

در نگاهی دیگر قصه‌گویی شیوه‌ی شگفت‌انگیزی است برای بالا بردن درک و رفتارهای شفاهی و عملی. از سوی دیگر، قصه‌گویی دربرگیرنده‌ی بازنمایی‌هایی است از خود جهان و شخصیت‌های مختلفی که افراد با آنها تعامل برقرار می‌کنند که بدین ترتیب، روابط آنها را با دیگران از پیش شکل می‌دهند (شعبی، ۱۳۹۴: ۲۰). به‌طور کلی، قصه‌ها و افسانه‌ها ساختاری فراتر از خیالبافی یا پژواک



سنت‌های گذشته است. «محتوای آنها بیش از هر چیز بازتاب رویاهای کسانی است که آنها را پرداخته، گفته و شنیده‌اند، رویاهایی مملو از بهره‌مندی از عدالت اجتماعی، سرشار از کار لذت بخش، زیبایی، صلح و آرامش و در نهایت آرزوی آزادی و رهایی است (درویشیان، خندان و مهابادی، ۱۳۷۶).

واژه‌ی قصه به معنی سرگذشت و حکایت است و در اصطلاح، به آثار خلاقانه‌ای گفته می‌شود که در آنها بر رویدادهای خارق‌العاده بیشتر از تحول و تکوین شخصیت‌ها و افراد تأکید می‌شود (درویشیان و خندان مهابادی، ۱۳۷۶: ۲۶). در حقیقت، ماجراها و حوادث، قصه را به وجود می‌آورند و رکن بنیادی آنها را تشکیل می‌دهند؛ بی‌آنکه در رشد و گسترش قهرمان‌ها و آدم‌های قصه نقشی داشته باشند (میرصادقی، ۱۳۸۳: ۱۳۲). قصه شامل آثار ادبی قدیم اعم از افسانه، حکایت، روایت و اسطوره می‌باشد که از دیرباز در جوامع انسانی مرسوم بوده و بیشتر جنبه خیالی و خارق‌العاده داشته است. تعیین نقطه آغازین قصه، دشوار و ناممکن است، زیرا قصه در شکل آغازین آن، همزاد شور و شعور آدمی در ابتدای زنجیره حیات اوست. براساس میراث موجود، سابقه قصه‌های مدون به حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد؛ مصریان نخستین ملتی بودند که قصه‌هایی درباره سحر و جادو، ارواح و ماجراهای عاشقانه ساختند» (بابا پور، ۱۳۸۸: ۵۶). قصه می‌تواند مبتنی بر امور واقع باشد و نزدیکترین انطباق ممکن را بین حوادث داستان و چیزهایی که عملاً در جهان رخ داده‌اند، حفظ کند، یا بسیار تخیلی باشد و درکی را که از ممکنات معمول زندگی داریم زیر پا بگذارد (میرصادقی، همان: ۱۲۰).

افسانه‌های عامیانه کودکان ویژگی‌های یکسانی دارند، «افسانه‌ها در میان عبارت‌های آغازین و پایانی روایت می‌شوند، تا کودک به جدایی دنیای خیالی افسانه با پیرامون خود آگاهی یابد. همچنین افسانه‌ها به شکل‌های گوناگون روایت می‌شوند» (محمدی و قاینی: ۱۳۸۴: ۸۸). اما قصه گویی یکی از هنرهای قدیمی است، امروزه هم می‌تواند وسیله‌ای برای خلق لحظات لذت بخش باشد و هم کودک را در بخشی از میراث ادبی سرزمینش سهیم نماید. این مقاله جایگاه روباه را در قصه‌ها و افسانه‌های میناب بررسی می‌کند.



«بخش گسترده‌ای از فرهنگ مردم و ادبیات شفاهی ایران را افسانه‌ها تشکیل می‌دهند. افسانه‌های عامیانه آینه تمام‌نمای تجربه‌های زندگی، سنت‌ها و رفتارهای مردم در درازای تاریخ هستند. می‌توان گفت، بیم و امیدها، کشمکش‌های انسان با طبیعت، با انسان‌های دیگر و با خود، در این گونه بازتاب پیدا کرده است. کودکان با شنیدن افسانه‌های عامیانه با فراز و نشیب‌های اساسی زندگی و راه‌های روبرو شدن با آن‌ها آشنا می‌شوند. گرچه امروز افسانه‌ها را خیالی می‌پنداریم، اما روزگاری آن‌ها بخشی از باورهای حقیقی انسان‌ها بوده‌اند» (محمدی و قایینی: ۱۳۸۴: ۷۲). «کودکان و نوجوانان با خواندن داستان‌های واقعی گوناگون و از طریق همذات‌پنداری با شخصیت‌های محوری داستان‌ها که معمولاً همسن خودشان هستند موفق می‌شوند به راهکارهای مشخصی درباره مسائل و مشکلات خود دست پیدا کنند» (قرن‌ایاغ: ۱۳۸۸: ۱۷۶) در یک جمع‌بندی کلی می‌توان چنین بیان داشت که: «داستان‌های واقع‌گرا الگوهای مثبت و منفی برگرفته شده از زندگی را در اختیار کودکان قرار می‌دهند، تا آنها توان رویارویی با مشکلات و شرایط زندگی انسانی را به دست آورند. با تجربه کردن این داستان‌ها آنها ممکن است معنای زندگی خود را بیابند و همین به آنها اجازه می‌دهد که از طریق دنبال کردن زندگی دیگران در این داستان‌ها به افکار خود درباره زندگی‌شان نظم بدهند» (هاک: ۱۹۹۷: ۴۵۵) به نظر می‌رسد انسان‌ها در تمام دوران به شنیدن قصه و داستان نیازمند باشند، و در هر سنی که باشند قصه شنیدن و گرفتن پند و عبرت از آنها بسیار با ارزش و مفید است، شاید قدمت اولین داستان‌ها معلوم نباشد ولی روی هم رفته داستان‌ها و قصه‌ها عمری به درازای زندگی بشر دارند، و داستان‌ها جزئی از زندگی انسان‌های اولیه به شمار می‌رفته است. «اشتیاق کودکان به شنیدن قصه‌های کهن در عصری که کودکان از نظر تربیتی در مرکز توجه قرار گرفتند سبب خلق داستان‌های شگفت‌انگیز و قصه‌های جن و پری نو، فانتزی‌ها و داستان‌های تخیلی علمی شد که هر یک از نظر درونمایه و به کارگیری عنصر خیال و طرح، اندک تفاوت‌هایی با هم دارند؛ ولی همه‌ی آنها داستان هستند و از ظوابط داستان نویسی امروزی پیروی می‌کنند.

قصه‌های جن و پری نو محصول دوره انتقال هستند و در عین حال که ارتباط خود را به قصه‌های شفاهی کهن قطع نکرده‌اند گوشه چشمی به زمانه خود نیز دارند، مثل بسیاری از آثار هانس



کریستین اندرسن. خلق فانتزی‌ها مقدمه ای است برای استقلال آثار شگفت انگیز جدید با نمونه‌های کهن خود. فانتزی‌ها از تنوع موضوعی بسیاری برخوردارند و به نوعی بازسازی واقعیت در دنیای خیال به شما می‌آیند و سبب پرورش تخیل کودکان و گسترده کردن چشم انداز آنها نسبت به زندگی می‌شوند.

روباه در قصه‌های میناب

روباه موجودی است در رنگ‌های مختلف که بیشتر در خاورمیانه، مناطق قطب و آفریقا زندگی می‌کنند، این حیوان در میناب به وفور یافت می‌شود، این حیوان گگ سان بیشتر به صورت گروهی زندگی می‌کند و با توجه به اینکه در منطقه متفاوتی حضور داشته باشند نحوه زندگی آن‌ها هم متفاوت است. روباه انواع گوناگونی دارد که روباه قرمز معروفترین آن است. روباه‌ها با توجه به ذائقه غذایی برای انسان خطر دارند.

پیرزن و روباه

روزی بود، روزگاری بود یک پیرزن که به همراه یک روباه زندگی می‌کرد، روزی پیرزن به تورگ فرمان می‌دهد که حالا دیگه زمستان شده برو دنبال چوب بگرد تا سقف خانه را تعمیر کنیم تورگ فرمان پیرزن نمی‌شود و می‌گوید: من زمستان به کوه می‌روم و یک غاری را برای خود پیدا می‌کنم و در آن می‌خوابم. پیرزن که از کمک تورگ ناامید می‌شود جهت تعمیر کردن سقف خانه دنبال جمع آوری چوب می‌رود و چوب‌های بزرگی را جمع می‌کند و نجار و بنا می‌آورد و به کمک آن‌ها سقف خانه اش را محکم درست می‌کند طوری که اگر باران زیادی هم ببارد و سقف آن خانه چکه نکند.

زمستان فرا رسید و تورگ به کوه رفت و یک غاری را پیدا نمود که ناگهان طوفان و برف و بوران وز مهریر سردی شد؛ تورگ برای اینکه خودش را گرم کند هیزم آتش می‌زد ولی از گرما خبری نبود که نبود. به ناچار به طرف خانه‌ی پیرزن دوید، در حالی که از عمل گذاشته اش پشیمان بود، تورگ در خانه پیرزن را کوبید پیرزن در راباز کرد و گفت: چه کار داری؟ تورگ گفت:



سردم است مرا به خانه ات راه بده. پیرزن گفت: چرا کمکم نکردی تا سقف خانه را تعمیر کنم؟ ولی عیبی ندارد اگر قول می‌دهی که بار دیگر پیمان شکنی و نافرمانی نکنی تو را به منزلم راه می‌دهم. تورگ گفت: باشه قول می‌دم که دیگه نافرمانی نکنم و همیشه از شما اطاعت کنم. پیرزن تورگ را به خانه می‌برد و به او می‌گوید: برو پیش گوسفندان بخواب، تورگ می‌گوید یک جای دیگری بمن بده، پیرزن می‌گوید برو پای کوار ماستی (خمیره ماستی) بخواب، تورگ از این پیشنهاد خوشحال می‌شود و بدون سروصدا کنار کورا ماستی می‌خوابد اما نیمه شب گرسنه اش می‌شود در کورا ماستی را باز می‌کند و تمام ماست‌ها را می‌خورد و کلی خراب کاری به بار می‌آورد و صبح زود قبل از اینکه پیرزن از خواب بیدار شود از خانه بیرون می‌زند و ناپدید می‌شود پیرزن از خواب بیدار می‌شود و از ندیدن تورگ تعجب می‌کند و هر چی فکر می‌کند تورگ به کجا رفته و منتظر بازگشت تورگ می‌ماند تا با هم صبحانه بخورند اما تورگ دیر می‌کند و پیرزن به سرکوار ماستی می‌رود تا ماست در بیاورد و بخورد متوجه می‌شود که از ماست‌ها خبری نیست و تورگ همه‌ی آنها را خورده است. دوباره شب می‌شود و تورگ بر می‌گردد و درب منزل پیرزن را می‌کوبد پیرزن به او می‌گوید: مگر توبه من قول ندادی که سر پیمانت بمانی و اصلاً نافرمانی نکنی و بدون اجازه‌ی من کاری را انجام ندهی پس چرا همه‌ی آن ماست‌ها را خوردی و پا به فرار گذاشتن؟ تورگ شروع به التماس کردن می‌کند و پیرزن دلش به رحم می‌آید و بار دیگر روباه را به منزلش راه می‌دهد.

صبح که تورگ به بیرون خانه رفته بود پیرزن از بازار ماهی خریده و آن را قطعه، قطعه کرده بود و به آن نمک زده و در ظرفی گذاشته بود تا نمک به خود بگیرد. تورگ بوی ماهی را احساس کرد ولی چیزی نگفت و آخر شب به سراغ ماهی رفت و شروع کرد به خوردن آن، پیرزن از خواب بیدار شد، آرام و بدون این که تورگ متوجه شود قیچی را برداشت و دمبش را برید ناگهان تورگ پا به فرار گذاشت ولی هر جا که می‌رفت به خاطر نداشتن دمب همگان او را مسخره می‌کردند و این شد که تصمیم گرفت به خانه‌ی پیرزن برگردد. پیرزن به او گفت: با وجود اینکه به قول تو هیچ اعتمادی نیست ولی من دمبت را می‌دوزم، پیرزن دمب تورگ را شل بست و آن تورگ از منزل خارج شد به تورگ‌های دیگر پیشنهاد او را پذیرفتند و گفتند: همین کارا انجام می‌دهیم ولی در



این میان دمب تورگ قصه‌ی ما از بدنش جدا شد و تورگ‌های دیگر آن را مسخره کردند تا این که به پیش استاد کفش دوز رفت و دمب خود را محکم بست و به استاد گفت: دمب مرا محکم ببند که می‌خواهم بروم حلیم بگیرم استاد دمبش را محکم دوخت و به او سفارش کرد حلیم برایش بیاورد. اما تورگ از بس حلیم خورد، قول و قرار خود را از یاد برد تا اینکه از شدت خوردن شکمش ورم کرد و ترکید و این است سزای کسی که حریص باشد.

روباه و چوپان

روزی بود، روزگاری بود گنجشگ و کلاغ و روباهی بودند که در دهی با هم زندگی می‌کردند؛ آن سه روزی تصمیم گرفتند هر کدامشان یک یادگاری از خود در روستا بگذارند و بعد به مسافت بروند گنجشگ ارزن کاشت، کلاغ دو هسته‌ی خرما و روباه یک سرگاو پیدا کرد و آن را کوبید و به صورت خرده درآورد و به باد داد پس از آن هر سه به مسافت رفتند بعد از چند سال دوری و فراق از دهشان، بالاخره یک نفر از آن ده به سراغشان آمد. آنها اوضاع و احوال ده را ازش جویا شدند گنجشگ گفت: رزن‌های من بزرگ شده اند، کلاغ از نخل هایش پرسید و روباه از سرگاو که کوبیده و به باد داده بود ازش سؤال کرد. مسافر به روباه گفت: آن به یک گاوی تبدیل شده و یک گوساله هم دارد.

پس از اینکه مسافر اطلاعاتی را راجع به دهشان به آن‌ها می‌دهد هر سه تصمیم می‌گیرند که به زادگاهشان برگردند تا راست و دروغ حرف‌های آن مسافر را مشخص نمایند، وقتی به ده برگشتند دیدند که ارزن‌های گنجشگ طوری ثمر دارند که از زیادی بار خم شده اند، نخل‌ها هم همین طور ولی روباه، گاو و گوساله‌ی که مسافر به او اطلاع داده بود را ندید و از گرسنگی می‌خواست بمیرد چون قبلاً کاری انجام نداده بود که به کارش آید و به ناچار نزد کلاغ رفت و از او درخواست کمک کرد تا از کلاغ مقداری خرما بگیرد ولی کلاغ به او نداد، ناچار فکری زیرکانه به کار برد و به کلاغ گفت: زیربالت چی افتاد، کلاغ نگاهی به زیربالت انداخت روباه سنگی به بالش زد، کلاغ بیهوش شد و از بالای درخت به پایین افتاد، روباه از فرصت استفاده کرد و به سرعت به بالای درخت رفت، خرما را خورد و بقیه آن را چید و به پائین نخل آمده آن خرماها را در پری



(سبد=pari) گذاشت و راهی صحرا شد، در راه به یک چوپان برخورد کرد، چوپان به او گفت: ملا روباه خرما به فروش نداری؟ روباه گفت: به یک شرط خرماهایم را به تو می‌دهم که گوسفندان تو را بدوانم و هر گوسفندی که از گله جا بماند مال من باشد چوپان قبول می‌کند و روباه گله را می‌دواند و در آخر یک گوسفند حامله از گله جا می‌ماند، چوپان طبق قرار مجبور می‌شود گوسفند را به روباه بدهد، اما روباه به او وعده می‌دهد که شب بیا و خرماهایت را ببر؛ چوپان به در خانه‌ی روباه می‌رود و هنگامی که می‌بیند از خرما خبری نیست و روباه او را فریب داده است او را می‌گیرد و با طناب می‌بندد و او را آنقدر می‌زند تا از بین می‌رود و این سزای کسی است که به دوستانش خیانت کند و راستی و صداقت در عمل گفتارش نباشد.

روباه و کلاغ

روزی روزگاری کلاغ و روباهی بودند که به عنوان دو دوست با هم زندگی می‌کردند. این دو دوست تصمیم گرفتند که با کمک هم یک باغ کوچکی را برای خود درست کنند و درخت در آن بکارند تا برای روز تنگدستی از آن بهره ببرند، آنان شروع به کار کردند. کلاغ شروع به کاشتن نهال‌ها نمود ولی روباه برای خود چاله‌ای کنده بود و در آن استراحت می‌کرد و همه‌ی کارها را کلاغ به تنهایی انجام داد تا اینکه درختان بزرگ شدند و میوه دادند. کلاغ بر روی درخت‌ها نشسته بود و میوه‌های آنها را می‌خورد، روباه هم می‌خواست که کلاغ سهم او را بدهد. اما کلاغ اینکار را نمی‌کرد و می‌گفت: چرا هنگامی که تصمیم گرفتیم با هم این باغچه را بسازیم تو به من کمک نمی‌کردی حالا هم برو در همان چاله‌ای که کنده‌ای استراحت کن چون این حق خودم است. روباه از حرف‌های کلاغ ناراحت شد و به هر مکر و حيله‌ای که بود در صدد انتقام از کلاغ بر آمد اما راه به جایی نبرد و دانست که نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.

قصه روباه و چوپان

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچ کس نبود یک گنجشکی بود و یک کلاغی و یک روباهی. گنجشکان کاشتن ارزن و کلاغون کاشون دوتا استک خرما و روباه هم یک تا سرک گاو



کتیدی و به بادی داد و رفتن به مسافرت بعد از چندین سال در مسافرت به سر شو برد و یک روزی یک نفر که از همان شهری که یون زندگی شو کرد هوندو گفتشون که چه خبر از شهری که ما زندگی ممکنند گفت شون که آن چیزهای که ما کاش مند چطور هستند گنجشکون شو گفت که ارزنو ما چطور کلاغون شو گفت که مخون ما چطور است اگه مخون شما طوری ثمر اند که همان جا خوشون شون هما جا خم بود و روباه که آنجا نشسته بود گفتی که گسری ما چطور گفتی که گسری ماتر یک تا گوسک واکلی هست و همگی تصمیم شو گرفت که به شهری که در آن زندگی شو اکرد که تا ببیند که راست گفت یا دروغ گفته بود وقتی که در آن جا رسیدن بله درست است که ارزنون طوری ثمرن که همان جا خم بودند و مخون هم طور روباه که هوند و دیدی که هیچی نهه از گرسنگی می خواست بمیرد رفت پیش کلاغون گفتی که بهنکونی بخوری گرد کونی هاده به من گفت شون درد بخور که بون درنگ بداره. و روباه نشست به التماس کردن و همچنین منعت که گفت چه کنم چه نکنم که اینها به من هم خرما بدند به آنها یک گول داد که گفتی آه آه زیر بالت چن تا نگاهی کرد به زیر بال خود دید که یک سنگی زدی به توی بال او و و بالی لرود بو و به زمین کو و بی هوش بو تا که کو به زمین همان فوری خوردشه و آن جفتی فراری کره و رفت بالای درخت خرما و یک مشت خوردی و آن مخ هم بریدی و آن خرماها را به پری زد و جمع آوری کرد و روزی رفت به صحرا و در راه به یک چوپانی برخورد که چوپانی به او گفت که ملا روباه خرما به فروش نداری گفت بله گفت به یک شرط خرما به تو ادم که گوسفندان تو را می دوانیم هر بزی که از دنبال ول شد با همان بز معامله می کنم مال آن چوپان دواندن یک بز حامله ای از دنبال ماند و او بز را به او داد و گفت که مغرب بیا و خرماهای خود را ببرد پسین که آمد خرماها را برد و شب به زن خود گفت که یک سینی خرما بیاور تا زن اش دست به خرما برد خرما ترش کرده بود و سالار ناراحت شد و رفت بز را از خانه روباه آورد و روباه وقتی که دید بز و کهره نیست بسیار ناراحت شد و گفت که شب می روم و آن بز را می دزدم شب رفت که بز و کهره بدزد او را گرفت و کمراش بست با یک طناب محکم و او را زد تا همان جا از بین رفت. (وسلام)



روباه و گرگ

در روزگاران گذشته روباه‌ی و گرگی زندگی می‌کردند روزی روباه به گرگ گفت: بریم خونه درست کنیم، گرگ گفت: تو برو برای خودت خانه بساز چون من میرم به ریحانی میزارم و روش می‌خوابم، پس روباه به بازار رفت و حصیر و طناب خرید و با خودش آورد و خونه درست کرد، ناگهان چند شب بعد باران شدیدی شروع شد به طوری که سوراخ گرگ را پر از آب پر کرد و خانه گرگ خراب شد و آب بچه‌های گرگ را باخودش برد، گرگ به نزد روباه رفت و به روباه گفت: روباه روباه در بگشا، باران شپ شپ می‌کنه و پشت و بالم و خیس می‌کنه، روباه گفت: برو بی کارت. گرگ گفت: گناه دارم، روباه دروباز کرد و گرگ به داخل خانه اش آمد و روباه گفت: حالا کجا می‌خوابی؟ گفت: میرم کنار شیرها می‌خوابم. روباه گفت برو کنار بزها بخواب. گفت: نه بزها سروصدا میکنن و نمیزارن بخوابم و بعد رفت کنار شیرها خوابید. در حالی که گرسنه بود پس نصف شب بلند شد و شیرها رو خورد و کوزه‌ها رو شکست و فرار کرد. و رفت به کوه، روباه هم ردش رو گرفت و رفت پیش گرگ و گفت: شیرهارو کی خورده؟ حتماً تو خوردی. گرگ گفت: نه من نخوردم. روباه که میدونست کار خودشو دم گرگ رو برید و رفت. گرگ دمش رو برداشت و پیش یه استاد برد و گفت: استاد دم منو درست کن چون می‌خوام برم عروسی. استاد گفت: برو تخم مرغ بیار تا دمت را درست کنم گرگ رفت پیش مرغ گفت: بهت دونه میدم، برام تخم میزاری گفت: بله پس مرغ تخم گذاشت و گرگ تخم رو برداشت و رفت پیش استاد، و گفت: برات تخم مرغ آورده ام این بار استاد به گرگ گفت برو برگ کنار برام بیار باید با تخم مرغ قاطیش کنم، و به دمت بز نم پس گرگ درخت کنار رفت و گفت: آب بهت میدم چند برگت رو برام میدی، پس به درخت سدر آب داد و بعد برگش رو کند و رفت پیش استاد، استاد هم دمش رو درست کرد و گرگ رفت به عروسی. همه گرگها داشتن میرقصیدن اونم شروع کرد به رقصیدن و دمش کنده شد و افتاد. همه گرگها مسخره اش کردند، پس آن گرگ دوباره رفت پیش استاد و استاد دوباره درستش کرد و دمش رو داخل نقره کرد و دوباره رفت پیش بقیه، همه بهش میگفتن چیکار کردی با دمت که اینطوری شده، به همه گفت دم رو کشیدم به تنه کنار دم درست شده و همه رفتن این کارو کردن و دمشان خونی شد بعد بهشون گفت برین



نمک بزنی که درست میشه همه رفتن نمک زدن به دم خونی واز سوزش همه صداکنان فرار می کردند واون گرگ نشسته بود و به دیگران می خندید و اصلاً از کارای بدش عبرت نگرفت تا اینکه گرگ های دیگه که از سوزش افتاده بودند به او حمله کردند و او را کشتند پس این است سزای کسی که خود بین باشد.

در باب قصه های میناب

قصه ها و افسانه ها در فرهنگ مردم یک منطقه آینه تمام نمای علایق، احساسات، رنج ها، دردها، شادی ها، پیروزی ها، امیدها و در کل درون مایه یک ملت است، این قصه هادر بین توده مردم رایج بوده آن ها خود قصه ها را پرداخته و بازگو کرده اند، از این رو قصه ها عمری به قدمت خود انسان ها دارند، مردم با قصه ها و افسانه ها پند می آموزند و راه و رسم زندگی و طرز رفتار با هم را فرا می گیرند. در واقع در قصه ها باورها و رویدادهایی نهفته است، گاهی نکته ای اخلاقی، گاه یک روایت و حرف تازه ای از تاریخ در قصه ها به عنوان علم غیر مکتوب انسان های اولیه نهفته است، این قصه ها شامل پند و اندرز و روایت از روح انسان های کهن در ماورای تاریخ است، قصه علاوه بر آداب و رسوم و باور، حکایت از علم و تجربیات روزمره و همینطور تفریحات جذاب روح نیاکان ما نیز بوده است. از این رو قصه های عامیانه که تا به امروز همچنان به حیات خود ادامه داده اند، سرشار از بن مایه های اساطیری اند و این امر دیر زمانست نظر پژوهندگان فولکلور و فرهنگ عامه را به خود معطوف داشته است. قصه های عامیانه هرگز گان نیز سرشار از درون مایه های کهن و باورهای اساطیری هستند که در جای جای این قصه ها به گونه های گوناگون جلوه نموده است.

افسانه های کهن و عامیانه داستان های زیبا و دل انگیز و مشحون از اندرزهای سودمند و نکته های باریک از اندیشه های ژرف و خیال لطیف و ذوق سرشار مردم است. این قصه هادر بین توده مردم رایج بوده آن ها خود قصه ها را پرداخته و بازگو کرده اند، از این رو قصه ها عمری به قدمت خود انسان ها دارند، مردم با قصه ها و افسانه ها پند می آموزند و راه و رسم زندگی و طرز رفتار با مردم را فرا می گیرند.



افسانه‌ها هم به مانند لالایی‌ها، دوبیتی‌ها و ترانه‌ها ساخته و پرداخته‌ی ذهن آدمیان گمنام و بی‌نام و نشان است و سینه به سینه منتقل شده تا امروز به دست ما رسیده است این قصه‌ها و افسانه‌ها صحنه‌هایی وسیع از زندگانی قدیم مردمان رادر مقابل چشم ما روشن می‌کنند و ما را در پس پرده‌آن قصه‌ها نادیدنی‌ها را می‌بینیم و نادانستی‌ها را می‌آموزیم؛ چرا که قصه، قدیمی‌ترین میراث فرهنگی بشر است که از درون لبریز است و حرف‌ها و حکایات‌هایی ارزشمند برای ما دارد. راوت و تازگی آن می‌شود.

در نگاهی دیگر قصه‌های عامیانه بخش وسیعی از فرهنگ و ادبیات شفاهی هر منطقه است. که از دوران کهن تا به امروز هم چنان جذاب و اثرگذار باقی مانده است و گواه هویت بومی و محلی آن منطقه است. تنوع این قصه‌ها به گونه‌ای است، که هرگز رنگ ملال نمی‌پذیرد و همین ویژگی سبب ط افسانه‌ها یکی از مهمترین ژانرهای فولکلور کودکان است، به طور کلی، افسانه‌ها را می‌توان به دو بخش کودکانه و بزرگسالانه تقسیم کرد. کودکان، به همه قصه‌ها با علاقه خاص گوش داده، یاد گرفته و بارها و بارها برای همدیگر نقل می‌کنند؛ اما قصه‌های حیوانات برای کودکان از جذابیت بیشتری برخوردار است. در این افسانه‌ها، اشیاء و حیوانات مانند انسان به حرف در آمده و صحبت می‌کنند و خصوصیات انسانی به خود می‌گیرند. در این نوع قصه‌ها، حیوانات گوناگونی ایفای نقش می‌کنند. حوادث در آنها آشکار و خلاصه به تصویر کشیده می‌شود. ایزودهای طولانی و ماجراهای سحر آمیز در آنها جایی ندارند. در این افسانه‌ها حیواناتی چون: روباه، گرگ، خروس، اسب، شغال، کلاغ، مرغ، شیر، مار و... حضور دارند.

هرمزگان دارای افسانه‌ها و آیین‌های بومی محلی است که این افسانه‌ها و آیین‌های بومی محلی در قصه‌های این استان به نوعی ریشه دوانده و توانسته است زیر بنای بسیاری از قصه‌های عامیانه هرمزگان قرار گیرد.

در زمان‌های قدیم، یکی از بهترین و زیباترین انواع ادبیات شفاهی در میان مردم هرمزگان قصه‌های عامیانه بوده است. مردم هرمزگان در شب‌های تاریک تابستان و زمستان با مهر و محبت به دور هم جمع می‌شدند و از شور و شادی و رنج و محنت روزگار، قصه‌هایی را می‌گفتند، قصه‌هایی که با شنیدن آن سختی‌ها و مشکلات جنوب را به آرامش تبدیل می‌کرد. بهترین راه



ارتباطی کلامی در هنگام فراغت، همین قصه‌گویی و بیان خاطرات کار و سفر و لحظات تلخ و شیرین زندگی بود که با زبان ساده و صمیمی در بین افراد عامی بیان می‌شد. وجود قصه‌های تکراری در ادبیات شفاهی خود دلیلی بر کوشش خلاقانه افراد مختلف برای تقویت آن است، زیرا قصه‌ها در هرمزگان ابتدا به شکل ساده‌ای از برخورد یک قهرمان و ضدقهرمان در موقعیتی خاص روایت می‌شود؛ سپس به مرور زمان با یاری قوه خلاقانه راوی و دیگران و آداب و رسوم و افسانه‌ها و آیین‌های گوناگون بومی محلی گسترش می‌یابد که نتیجه خوبی از خود به یادگار می‌گذارد. با توجه به آثار ارزشمند فارسی که در ساخت ادبیات و فرهنگ جامعه ما سهم عمده دارند شاید اگر گفته شود منبع ادبیات مکتوب ما همین قصه‌های عامیانه است کلامی گزاف نباشد. مضمون بیشتر قصه‌های رایج استان هرمزگان عبارتند از: قصه‌های قرآنی و حکایت‌های دینی که مردم از ملاهای مکتب‌خانه یا روحانیون محل شنیده‌اند و برای یکدیگر بیان می‌کردند، مانند: قصه زندگانی پیامبران و امامان و... قصه و حکایتی که مردان و زنان در جنبه‌های گوناگون زندگی بومی از جمله: هنگام سفر، شب‌نشینی، بیماری، شادی‌ها و... برای هم تعریف می‌کردند، معلوم نیست که سازنده و روایت‌کننده آن‌ها چه کسی است و شخصیت واقعی یا مجازی قصه چه کس یا کسانی هستند، که در بین مردم این گونه رایج شده است، مانند: قصه محمدک و مادرش، حسن کچل، پیرمرد و دخترانش و... قصه‌های جن و پری، دیو و عناصر خیالی و قصه‌های عاشقانه که در هرمزگان بنا به اعتقاداتشان بسیار دیده می‌شود، مانند: قصه‌های شاه پریان، پادشاه و دختر دیوش، قصه گاو زرد و... قصه‌های حیوانات که شاید از کتب داستانی ادبیات کهن فارسی نظیر کلیله و دمنه، مرزبان نامه و... سینه به سینه نقل شده تا به دست این مردم رسیده است و شاید هم ساخته و پرداخته ذهن و اندیشه و بیان خودشان است، مانند: قصه مکر روباه، پیرمرد و چوپان و مار، رمه‌ی کبوتر و...

یکی از شیرین‌ترین، زیباترین و ماندگارترین انواع ادبیات شفاهی، قصه‌های عامیانه است. جایگاه قصه‌های عامیانه در ادبیات شفاهی هرمزگان را باید در فرهنگ و میراث‌های ماندگار استان مانند: آداب رسم، افسانه‌ها و آیین‌های بومی و محلی هرمزگان بررسی کرد. یکی از مهم‌ترین کارکردهای قصه‌های عامیانه در ادبیات شفاهی، انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر است، چون



قصه‌ها علاوه بر این که بهترین سرگرمی در اوقات فراغت هستند، قادر می‌باشند در پرورش و رشد افراد جامعه و انتقال پیام‌ها و تجربه‌های گذشتگان به نسل آینده موثر واقع شوند.

قصه‌های مردم هرمزگان، میراثی ماندگار با درون‌مایه‌ای سرشار از احترام به عقاید و اخلاق، و آموزش مسائل اخلاقی، دینی و مذهبی است که راست‌کرداری، پرهیز از پلیدی و ناپاکی، خویش‌داری، رازداری و تحمل سختی‌ها برای دستیابی به پاداش را به مردم می‌آموزد. این درون‌مایه‌ها به گونه‌ای شایسته و خوب در قالب قصه، در روایت راویان به تصویر کشیده می‌شود. در قصه‌های عامیانه هرمزگان سحر و افسون، پریان، سخن‌گفتن حیوانات، اعتقاد به شانس، اعتقاد به نذر بستن، پذیرفتن قدرت سرنوشت، قدرت پیشگویی، انجام کارهای خرق عادت، بردباری، رازداری و... همگی از فرهنگ و ادبیات غنی مردم این مرز و بوم حکایت می‌کند، فرهنگی که ریشه در باورهای پیشین مردم دارد.

پادشاه در قصه‌های عامیانه هرمزگان، نماد قدرت برتر و مرکزیت عالم است. علاوه بر این، فرمانروایان نمود ناخودآگاهی و حافظه عالم هستند. بیشتر قصه‌های استان هرمزگان، جایگاه ارتقاء قهرمان قصه با همراهی و هدایت حیوانات خردمند و نیکوکار است که هم قهرمان را راهنمایی می‌کنند و هم او را نجات می‌بخشند.

در تمام قصه‌های هرمزگان، انسان بر حیوانات سلطه دارد و هر کدام از آنها نماد و تمثیلی از انسان‌های متفاوت هستند؛ مانند خروس و اسب. خروس در قصه‌های استان هرمزگان و به‌طور کلی نواحی جنوب ایران، نقش رسواکننده و خبردهنده دارد که به سود قهرمان قصه عمل می‌کند. اسب، نماد موجودی است که مقدمات سفر قهرمان را برای رویارویی با حوادث مختلف فراهم می‌کند. اسب در قصه‌ی «ملک محمد و کره اسب سبز»، همچون انسان قدرت سخن‌گفتن دارد و با دادن موی یال خود به قهرمان و سوزاندن آن، در هنگام مشکلات بر قهرمان داستان ظاهر می‌شود و او را یاری می‌دهد. نارنج و سیبی که دختران پادشاه برای همسرگزینی به دست می‌گیرند، می‌تواند نشانه‌هایی از نظام زن/مادر سالاری و استقلال عمل و آزادی دوشیزگان در زمینه‌ی عشق و ازدواج باشد. این آیین متأثر از آیین‌ها و باورهای گذشتگان است.



قصه‌های هرمزگان، منبعی غنی و سرشار در پژوهش‌های اجتماعی به‌شمار می‌رود. اگر هر کدام از عناصر این قصه‌ها رمزگشایی شوند، بنیان آنها متأثر است از واقعیت‌های محسوس و تجربه‌های بشر در طول زندگی، امیال و آرزوهای انسانی و نیازها و خواسته‌ها در بیکرانه زندگی بشری. به نظر می‌رسد چی‌چی‌کاهها، طرح پیچیده‌ای از وقایع و حوادث در گذشته‌ی مردم باشد؛ اما ساختار ساده قصه‌ها با توجه به علائق مردم عامه و آزادی مطلق اندیشه انسان‌ها در گذشته، به اختصار تجربه‌ها، ابتکارات و شیوه‌ای نو به تصویر می‌کشد. نشان دادن جایگاه آموزه‌های مذهبی، اعتقادی و اخلاقی در قصه‌های استان هرمزگان، ضرورتی درونی، فطری و طرحی نو است که بر پایه چارچوب قالب انسانی و با توجه به پندارهای زنده و با هدف گشودن دیده‌ی بصیرت شکل می‌گیرد. قصه‌ها، منبع تازه‌ای برای تدوین تاریخ اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم به‌شمار می‌رود.

قصه‌ها در فراز و نشیب زندگی، همیشه لطایف و زیبایی‌های خاص خود را دارد که از زندگی اجتماعی مردم متأثر می‌باشد؛ ماجراهای دشوار زندگی و تلخکامی‌ها، میراث متفاوت و غنی گذشتگان است که باعث شد نکته‌های حیاتی و قیاسی در ذهن بشر شکل گیرد و سبب بیداری او شود. آن زمان است که انسان دانست؛ اصول اخلاقی و انسانی هرگز کهنه، دوراندختنی و فراموش‌شدنی نیستند.

بنابراین با نقل و بیان قصه‌ها و تحلیل محتوای آنها، پیوندی ناگسستنی در الهام گرفتن از پیام‌های اخلاقی آن قصه‌ها شکل می‌گیرد و از بسط و گسترش و پاسداشت این گنجینه‌های ارزشمند، اطمینان حاصل می‌شود. این امر خود می‌تواند راهگشای نسل‌های بعدی در طول زمان باشد. اهمیت ادبیات عامیانه به‌ویژه قصه و افسانه تا بدان حد است که به‌عنوان یکی از مهمترین اجزای فرهنگ عامه، در مطالعات فرهنگی مورد توجه واقع می‌شود. یکی از این صورت‌ها مطالعه اسطوره‌ای آن‌ها است چراکه افسانه‌ها و قصه‌های قدیمی مردم هرمزگان، حال و هوای گذشته، شیوه زندگی مردم قدیم، طرز تفکر و گرایش فکری آنان را در لابه‌لای سطور این کتاب می‌توان پیدا نمود، این افسانه‌های کهن و عامیانه داستان‌های زیبا و دل‌انگیز و مشحون از اندرزهای سودمند و نکته‌های باریک از اندیشه‌های ژرف و خیال‌لطیف و ذوق سرشار مردم و به خصوص شهر با



قدمت آن میناب است که به زبانی ساده نوشته شده و تنها برای نوجوانان حتی برای بزرگسالان نیز قابل استفاده است، درون مایه‌ی این قصه‌ها کاملا آشناست مانند: رفتن به مکتب خانه، اعتقادات و باورهای عامیانه، طرح چیستان در قصه‌ها، امنیت، رسیدن مردم به چیزهای دست نیافتنی، وجود دیوها و اجنه در قصه‌ها، سحر و جادو و افسون و نیرنگ جادوگران و درنج که موجودی افسانه‌ای است که همواره مردمان را اذیت می‌کند، این درنج بسیار وحشتناک است و خود را شبیه هر چیزی در می‌آورد و به صورت زن و یا به مثل موجودات دیگری ظاهر می‌شود که بسیار مردم آزار و ستمگر است، نمونه‌ای دیگر از این نوع موجودات در قصه‌های مردم هرمزگان مملوداس یا ملو داس (مریم داس) است این موجود همیشه به هیات زنی آراسته به تمام زیورهای ممکن و معطر در می‌آید که فقط مردها مورد نظر او هستند و آنان را آزار می‌رساند؛ نوع دیگری از این اجنه جهله به پا است که بسیار بلند قامت بوده بطوری که در قصه‌ها پاهایش در زمین و سرش در آسمان است؛ از موضوع‌های دیگر قصه‌های مردم هرمزگان امداد نیروهای اهورایی است که به کمک مردم می‌آیند و نیروهای اهریمنی را از بین می‌برند، در بعضی از این قصه‌ها آتش در نزد دیوان نگهداری می‌شود و آن دیوان بدین ترتیب آدمیان را اسیر می‌کنند که در این راستا در مبارزه‌ی آدمیان با دیوها، حیوانات انسان‌ها را یاری می‌رسانند، در پایان همه‌ی قصه‌ها نیروهای اهورایی در مقابل نیروهای اهریمن پیروز می‌شوند در این قصه‌ها هفت عدد مقدسی است، قهرمان بعضی از قصه‌ها حیوانات هستند، در این قصه‌ها حیوانات با آدمیان سخن می‌گویند و گاهی از مواقع آنها را از خطر با خبر می‌سازند، رسیدن فقیران به مرتبانی یا مرتمانی (گنج و طلا) نیز در این قصه‌ها دیده می‌شود از جمله موضوعات دیگر قصه‌های هرمزگان، ازدواج دختر پادشاه با پسر فقیر و پسر پادشاه با دختر فقیر یا بلعکس است؛ در این قصه‌ها دختران در انتخاب همسر مختارند و اگر دختر شاهزاده باشد حتی خود هم به خواستگاری پسر می‌رود و همسرش را انتخاب می‌نماید.

در بررسی قصه‌های عامیانه هرمزگان نتایجی بدست آمد که به بعضی از آن‌ها در زیر اشاره می‌شود: - قصه‌ها معمولا از جمله‌هایی ابتدائی، میانی و پایانی دارند. اغلب قصه‌ها معمولا عبارات می‌گویند، یک روزی، یک نفری بود، یک پادشاهی بود و روز و روزگاری شروع می‌شوند و در



پایان قصه‌ها با عبارات گپ ما به یه خشی عاقبت به یه جا رسی، یا قصه‌ی ما برشت برشت، مرده‌ی ما کنج بهشت.

قصه‌های هرمزگان مانند همه قصه‌ها دارای فهرستی ثابت از اشخاص دست اندرکارند با نقش‌های تیبیک خود که از اسباب و لوازم ثابت و لاتغییر آن به شمار می‌روند. قهرمان نوعی اصلی شاهزاده (پسر پادشاه) است که در جریان حوادث داستان‌ها به اختصار جوان نامیده می‌شود و معمولاً سومین یا کوچکترین پسر پادشاه است، در حالی که دو برادر بزرگتر نقش‌های منفی به عهده دارند. این قهرمانان به ماجراهایی دست می‌زنند، بر دیوها و عفریت‌ها پیروز می‌شوند، از عهده‌ی انجام دادن وظایف بر می‌آید و از این رهگذر سرانجام به شاهزاده خانم محبوب خود می‌رسد. نقش پسر تاجر، شکارچی و غیره هم که پس از انجام دادن ماجراها با شاهزاده عروسی می‌کند و خود شاه می‌شوند نیز نظیر و موازی همین پسر پادشاه است.

یک قهرمان شایان توجه کچل است که اغلب شغل چوپانی دارد. کچل در ابتدای قصه اغلب موجودی است مطود که یا تپل است یا ترسو و در هر حال تنگدست و فقیر. هرچند که بر حسب اوضاع و احوال ظاهری هیچ نمی‌توان منتظر اقدامات پهلوانی از طرا او بود، به محض اینکه از او انجام دادن اقدامی خواسته می‌شود، با به کار بردن حيله و زیرکی، هفت خطی، بی باکی و جسارت خور از اقران ممتاز می‌کند. از این طریق است که او هم مانند پسر پادشاه مشکل‌ترین وظایف را انجام می‌دهد و سرانجام اغلب با شاهزاده خانم عروسی می‌کند و در نهایت شاه می‌شود. یک شخصیت اصلی دیگر که مخالف قهرمان داستان است، شاه است. صفات بد و نامطلوبی به وی نسبت داده می‌شود همچون: حسد، غرور و ستمگری یا حداقل اینکه قدرت و توانایی آن را ندارد که از خود عقیده و رأیی ابراز کند. بلکه باید گفت او به تبعیت از حرف‌های زیرگوشی، نجواها و بدگویی‌های زیر دستان و مشاوران خود و بیش از همه وزیرش حکومت می‌کند و قضاوت او همیشه بر حسب ظواهر امور است. در بعضی از قصه‌ها پادشاه به شدت تحقیر می‌شود. در قصه‌ها بدون هیچ استثنا مشاغل کلیه‌ی قشرها ذکر می‌شود؛ اما نقش‌هایی چوپان و خارکن از اهمیت بیشتری برخوردار است. تاجر یا کاسب که از نظر اجتماعی به طبقه‌ی متوسط تعلق دارد،



اغلب داری خصایص منفی و نامطبوع است. از سایر مشاغل در قصه با مختصر قضاوتی درباره‌ی ارزش‌های آن‌ها یاد می‌شود.

بیشترین فردی که در قصه‌های جنوب رنج می‌بیند و مشکلات او نمود پیدا می‌کند، نافرندی یا پیش زاده است. درویش مردی است تهیدست و مومن، اغلب در سیرو گشت که رابطی خاصی با خدا دارد و این امر باعث شده است که وی اغلب بعنوان مددکار و مساعد و یا دافل به عنوان واسطه وارد ماجرا شود. همین رابطه با خدا سبب شده است که گاه دارای صفاتی سحر آسا شود. قصه‌های استان هرمزگان معمولاً جمله‌هایی ابتدائی، میانی و پایانی دارند. اغلب قصه‌ها معمولاً با عبارات «می‌گویند، یک روزی، یک نفری بود، یک پادشاهی بود و روز و روزگاری» شروع می‌شوند و با عبارات گپ ما به یه خشی عاقبت به یه جا رسی، یا قصه‌ی ما برشت برشت، مرده‌ی ما کنج بهشت به پایان می‌رسد. درون‌مایه‌ی قصه‌های این منطقه شامل مواردی هم‌چون: رفتن به مکتب‌خانه، اعتقادات و باورهای عامیانه، طرح چیستان، امنیت، رسیدن مردم به چیزهای دست‌نیافتنی، وجود دیوها و اجنه، سحر و جادو و افسون است.

قصه‌های عامیانه از محکم‌ترین عوامل و فاکتورهای ارتباطی بین نسل‌ها و نمودار قسمت مهمی از میراث فرهنگی انسان‌هاست؛ این قصه‌ها حاصل خلاقیت مردمی است که پدیدآور این‌گونه از فرهنگ مردم بوده‌اند که از گذشته‌های دور در محافلشان رایج بوده و اکنون چون گنجینه ارزشمندی در دسترس ما قرار گرفته و به‌عنوان امانتی مهم و بی‌نظیر به دست ما سپرده شده است. در این راستا یکی از راه‌های حفظ این امانت داری جمع‌آوری و مکتوب نمودن این قصه‌هاست. چراکه هرچند در گذشته این امانت داری شفاهی و درون‌مایه‌ی نقل می‌شده ولی اینک در این دنیای ماشینی که دیگر از محافل قصه‌گویی خبری نیست، یکی از راه‌های ارزشمند در این زمینه بر سینه‌ی کاغذ کشیدن آن قصه‌هاست؛ قصه‌هایی که از روزگاران دور درون‌مایه‌ی می‌گشته و تاریخ طولانی را با خود به همراه دارند و در واقع قصه‌ها اندیشه‌ی افکار جمعی مردمی هستند که پیش از ما می‌زیسته‌اند و پاسدار این گنجینه از فرهنگ ارزشمند و گرانبهای ما بوده‌اند.

قصه‌های قدیمی حال و هوای گذشته، شیوه‌ی زندگی مردم قدیم، طرز تفکر و گرایش فکری آنان را نمایان می‌سازد. این افسانه‌های کهن و عامیانه داستان‌های زیبا و دل‌انگیز و مشحون از اندرزهای



سودمند و نکته‌های باریک از اندیشه‌های ژرف و خیال لطیف و ذوق سرشار مردم است. قصه‌ها و افسانه‌ها در فرهنگ مردم یک منطقه آینه‌ی تمام‌نمای علائق، احساسات، رنج‌ها، دردها، شادی‌ها، پیروزی‌ها، امیدها و در کل درون‌مایه‌ی یک ملت است؛ این قصه‌ها در بین توده‌ی مردم رایج بوده، آن‌ها خود قصه‌ها را پرداخته و بازگو کرده‌اند.

در نگاهی دیگر قصه‌ها هم به مانند لالایی‌ها، دوبیتی‌ها و ترانه‌ها ساخته و پرداخته‌ی ذهن آدمیان گمنام و بی‌نام و نشان است و سینه‌به‌سینه منتقل شده تا امروز به دست ما رسیده است. این قصه‌ها و افسانه‌ها صحنه‌هایی وسیع از زندگانی قدیم مردمان را در مقابل چشم ما روشن می‌کنند و ما در پس پرده‌ی آن قصه‌ها نادیدنی‌ها را می‌بینیم و نادانستی‌ها را می‌آموزیم؛ چرا که قصه، قدیمی‌ترین میراث فرهنگی بشر است که از درون لبریز است و حرف‌ها و حکایات‌هایی ارزشمند برای ما دارد. متأسفانه امروزه روز به روز از تعداد کسانی که قصه‌ها را سینه‌به‌سینه نقل می‌کرده‌اند، کاسته می‌شود. از اینرو بر ما فرض است تا این قصه‌ها را با تدوین و گردآوری به مردم پس از خود تحویل دهیم و رسم امانت‌داری و جوانمردی را رعایت کنیم تا مردم ما، به‌خاطر داشتن چنین هویت ارزشمندی از فرهنگ به خود بی‌الند و احساس افتخار و غرور نمایند.

در قصه‌های مردم هرمزگان روباه بیشترین حضور را دارد؛ روباه در هر قصه‌ای نقشی متفاوت بازی می‌کند و با تیزهوشی و حيله‌گیری در اغلب مواقع پیروز و غالب از میدان بیرون می‌آید ولی گاه نیز خود گول می‌خورد.

قصه‌ها و افسانه‌هایی که در شهر و روستاهای هرمزگان نقل می‌شود، مربوط به نسل‌های گذشته و نسلی است که در شب‌های دراز زمستان و گرم تابستان دور هم جمع می‌شدند و خسته از فعالیت‌های روزانه، به قصه‌های قصه‌گو، یا دوبیتی‌هایی که در جنوب شروا (شروه) گفته می‌شود، گوش می‌دادند. قصه‌ها معمولاً توسط مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها برای بچه‌ها و نوه‌ها نقل می‌شد؛ اما بزرگ‌ترها نیز با علاقه به آن گوش می‌کردند. قصه «گپ شو» یعنی صحبت‌ها یا حرف‌های شبانه معروف است. امروزه دیگر مردم کمتر می‌توانند دور هم جمع شوند و قصه را از قصه‌گو بشنوند یا به شروه‌های شرواگو، صدای دل‌انگیز نی، گوش دهند. چون قصه‌گوی دیگری وارد خانه‌ها شده است که قصه می‌گوید، نی می‌زند، سرگرم می‌کند و هیچ‌گاه خسته نمی‌شود. اما



این کجا و آن کجا. هر چند انسان، نمی‌خواهد مزایای تمدن جدید را منکر شود ولی واقعیت این است که صفا و صمیمیت قصه‌گوی قدیم، چیز دیگری بود. قصه‌هایش تا مغز استخوان نفوذ می‌کرد و بر دل و جان تاثیر می‌گذاشت و آرامشی عجیب به انسان می‌داد. درون مایه‌ی قصه‌های هر مزگان کاملاً آشناست مانند: رفتن به مکتب خانه، اعتقادات و باورهای عامیانه، طرح چیستان در قصه‌ها، امنیت، رسیدن مردم به چیزهای دست‌نیافتنی، وجود دیوها و اجنه در قصه‌ها، سحر و جادو و افسون و نیرنگ جادوگران و درنج که موجودی افسانه‌ای است که همواره مردمان را اذیت می‌کند، این درنج بسیار وحشتناک است و خود را شبیه هر چیزی در می‌آورد و به صورت زن و یا به مثل موجودات دیگری ظاهر می‌شود که بسیار مردم آزار و ستمگر است.

از جمله موضوعات دیگر قصه‌های این مجموعه، ازدواج دختر پادشاه با پسر فقیر و پسر پادشاه با دختر فقیر یا بلعکس است؛ در این قصه‌ها دختران در انتخاب همسر مختارند و اگر دختر شاهزاده باشد حتی خود هم به خواستگاری پسر می‌رود و همسرش را انتخاب می‌نماید. یک شخصیت اصلی دیگر که مخالف قهرمان داستان است، شاه است. صفات بد و نامطلوبی به وی نسبت داده می‌شود همچون: حسد، غرور و ستمگری یا حداقل اینکه قدرت و توانایی آن را ندارد که از خود عقیده و رأیی ابراز کند. بلکه باید گفت او به تبعیت از حرف‌های زیرگوشی، نجواها و بدگویی‌های زیر دستان و مشاوران خود و بیش از همه وزیرش حکومت می‌کند و قضاوت او همیشه بر حسب ظواهر امور است. در بعضی از قصه‌ها پادشاه به شدت تحقیر می‌شود. در قصه‌ها بدون هیچ استثنا مشاغل کلیه‌ی قشرها ذکر می‌شود؛ اما نقش‌هایی چوپان و خارکن از اهمیت بیشتری برخوردار است. تاجر یا کاسب که از نظر اجتماعی به طبقه‌ی متوسط تعلق دارد، اغلب دارای خصایص منفی و نامطبوع است. از سایر مشاغل در قصه با مختصر قضاوتی درباره‌ی ارزش‌های آن‌ها یاد می‌شود.

بیش‌ترین فردی که در قصه‌های جنوب رنج می‌بیند و مشکلات او نمود پیدا می‌کند، نافرندی یا پیش‌زاده است. درویش مردی است تهیدست و مومن، اغلب در سیر و گشت که رابطی خاصی با



خدا دارد و این امر باعث شده است که وی اغلب بعنوان مددکار و مساعد و یا داقل به عنوان واسطه وارد ماجرا شود. همین رابطه با خدا سبب شده است که گاه دارای صفاتی سحر آسا شود.

نتیجه گیری

در قصه‌های مردم هرمزگان روباه بیشترین حضور را دارد؛ روباه در هر قصه‌ای نقشی متفاوت بازی می‌کند و با تیز هوشی و حيله‌گیری در اغلب مواقع پیروز و غالب از میدان بیرون می‌آید ولی گاه نیز خود گول می‌خورد. قصه‌ها اندیشه افکار جمعی مردمی هستند که پیش از ما می‌زیسته‌اند و پاسدار این گنجینه از فرهنگ ارزشمند و گرانبهای ما بوده‌اند. قصه‌ها معمولاً توسط مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها برای بچه‌ها و نوه‌ها نقل می‌شد؛ اما بزرگ‌ترها نیز با علاقه به آن گوش می‌کردند. قصه‌گویی یکی از هنرهای قدیمی است، امروزه هم می‌تواند وسیله‌ای برای خلق لحظات لذت بخش باشد و هم کودک را در بخشی از میراث ادبی سرزمینش سهیم نماید. قصه‌ها ساخته و پرداخته ذهن آدمیان گمنام و بی‌نام و نشان است و سینه‌به‌سینه منتقل شده تا امروز به دست ما رسیده است. این قصه‌ها و افسانه‌ها صحنه‌هایی وسیع از زندگانی قدیم مردمان را در مقابل چشم ما روشن می‌کنند. بخش عمده‌ای از ادبیات عامیانه استان، قصه‌هایی است که قدمت بعضی از آنها به گذشته‌های دور و حتی پیش از تاریخ برمی‌گردد که سینه به سینه از گذشتگان به آیندگان رسیده است. اما روباه یکی از نمادهای حيله‌گری و گاه تنبلی در قصه‌های عامیانه میناب است که با توجه به کج دستی گاه به خواسته موقت و زودگذر می‌رسد، همواره با پیر زن زندگی می‌کند،

منابع و مآخذ

الف- کتاب

- ایمن، لیلی، (بی‌تا)، گذری در ادبیات کودکان، تهران، شورای کتاب
- الیاده، میرچا، ۱۳۸۹، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، چ ۴، تهران: سروش.
- بیرلین، ج. ف، ۱۳۸۹، اسطوره‌های موازی، ترجمه عباس مخبر. چ ۲. تهران: مرکز.



- پیشدادفر، فرخنده. ۱۳۸۱، افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم در توجان، بندرعباس: سپاهان.
- داد، سیما، (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید.
- درویشان، علی اشرف و خندان، رضا، (۱۳۸۱)، تهران، کتاب و فرهنگ.
- حجازی، بنفشه، ادبیات کودکان، (۱۳۷۷)، تهران، روشنگران.
- رحماندوست، مصطفی، (۱۳۸۱)، قصه‌گویی و اهمیت آن، تهران، رشد.
- رستگار فسایی، منصور، ۱۳۸۳، پیکرگردانی در اساطیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستم‌نژاد، یوسف، ۱۳۸۱، افسانه‌های جنوب، شیراز: تخت جمشید.
- روح الامینی، محمود، (۱۳۸۳)، زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران، عطار.
- سازمان تبلیغات اسلامی، (۱۳۷۵)، قلمرو ادبیات کودکان، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- سعیدی، سهراب، (۱۳۸۶)، قصه‌ها و افسانه‌های مردم هرمزگان، قم سلسال.
-، (۱۳۹۲)، چی چکای مم گپو (قصه‌های مادر بزرگ)، قم، دارالتفسیر.
-، (۱۳۹۲)، چی چکای بپ گپو (قصه‌های پدر بزرگ)، قم، دارالتفسیر.
-، (۱۳۹۰)، ادبیات شفاهی کودکان هرمزگان، قم، دارالتفسیر.
- شورای کتاب کودک، (۱۳۷۶)، فرهنگ نامه‌ی ادبیات کودکان، تهران، شورای کتاب.
- گودرزی، محمد، (۱۳۸۸)، ادبیات کودکان و نوجوانان ایران، تهران، چاپار.
- قتالی، عبدالجلیل، ۱۳۸۹، هفتاد افسانه از افسانه‌های بندر خمیر، شیراز: ایلاف.
- مهاجری، زهرا، صادقی، محمدرضا، (۱۳۷۷)، قصه‌گویی و هنر تخیل ناسی ملون، مشهد، جهاد دانشگاهی.
- مهاجری، زهرا، (۱۳۸۲)، قصه و قصه‌گویی، مشهد، جهاد دانشگاهی.
- محمدی، محمد هادی، قاینی، زهره (۱۳۸۴) تاریخ ادبیات کودکان ایران، تهران، چیستا.
- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۰)، دایره المعارف فارسی، تهران، امیرکبیر.



- نانسی، ملون، (۱۳۷۷)، قصه گویی و هنر تخیل، مترجم زهرا مهاجری و محمد رضا صادقی اردوباری، مشهد، جهاد دانشگاهی.
- نعمت الهی، فرامرز، (۱۳۸۵)، ادبیات کودک و نوجوان، تهران، مدرسه

ب- مقاله‌ها

- انصاری، زهرا و دیگران، نمودها و باورهای اساطیری ذی روح بودن درخت در قصه‌های عامیانه هرمزگان، پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، بی‌شاه، بی‌تا.
- امیری، محمد صالح، احمدی، پیمان، سیمای زن در قصه‌های عامیانه هرمزگان، مطالعات ادبیات روایی، سال اول، بهار و تابستان ۱۳۹۸
- انصاری، زهرا و دیگران، بررسی و طبقه بندی انکاری اساطیری درخت در قصه‌های عامیانه هرمزگان، فصل نامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، شماره ۳۶، پاییز ۱۳۹۳.
-، پیکرگردانی انسات - حیوان و حیوان - انسان در فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۹۶
- بهمنی چاهستانی، مریم، جایگاه قصه‌های عامیانه هرمزگان در ادب شفاهی هرمزگان، پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، بی‌شاه، بی‌تا.
- زارعی، بدریه، سیمای پری و زنان پری وار در قصه‌های عامیانه هرمزگان، پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، شماره ۶ و ۷ سال ۱۳۹۲
- کوپا، فاطمه، طیارای ایلاغی، منوره و دیگران، ادبیات عامه و تحلیل جایگاه آموزه‌های دینی و اخلاقی در چند چی چی کا از استان هرمزگان، پژوهش نامه فرهنگی هرمزگان، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵